

## در دست ویرایش

پائیز ۱۴۰۱ / جلسه هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

بحث جلسات گذشته در بررسی خطبه ی حضرت و مفاهیم آن از جهت خصوصیات صاحب خطبه بود و تفاوت در این نوع نگاه در قیاس با نگاه های دیگر این است که به صاحب آن خصوصیت و اشراق نوری و به آن نورانیت صاحب خطبه باید در حیاال متن خطبه بطور محاذی توجه داشت . خصوصاً در آن یگانگی صاحب این خطبه - هم در بین معصومین علیهم السلام و هم در میان غیر معصوم در ضمن شرائطی خاص و مناسبتی ویژه در بیان آن - این که حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام علیرغم آن شئون فطم و مستورگی خود و آن تأمل ها و سکوت های نسبتاً طولانی و آن اشک ها که در قول و بیان فرزندشان صادق آل محمد صلی الله علیه و آله " البكاءون خمسة آدم و يعقوب و يوسف و فاطمة بنت محمد و علي بن الحسين علیهم السلام " ایشان را در عداد پکانون **خمس**ه - و در روایات دیگر **ثمانیه** - در می آورد ، می آیند و حاضر می شوند سخنی داشته باشند - در عین این که امیرالمؤمنین در قید حیانتند و وصایت و ولایت از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ایشان وارد شده و با این شرح و با این مبنا حضرتش تشریف می آورند و صحبت می فرمایند - این نشان دهنده ی آن ویژگی خاصی است که در این خطبه است و آن شرائط تقدیری و مقدری که این خطبه باید در آن وارد می شد که بنای بیان خطبه را یک مبنای خاص می سازد ، اینگونه نیست که بگوئیم حال یکی از سخنان در یک جمعی چون جمع صحابه و انصار و نقائب و اعضاء ملت باشد و حضرت زهرا علیها السلام در عداد یکی از معصومین آمده اند و بیانی داشته اند ، خیر این طور نیست . ایشان دردانه ی عالم خلقت و ناموس آفرینش اند که در آن شرائط انوثت و استثنائی و خاص ، خطبه ای که ایراد می کنند باید متناسب با آن یگانگی در شئون فاطمی بررسی شود ، نه این که مثل سایر خطب صرفاً از جنبه های ادبی و لغت و سایر جهات صوری مورد بررسی قرار گیرد. بدون لحاظ این که اولاً ضرورت این سخن چه بوده و بعد هم شاخصه های آن چیست ؟ همچنین خصوصیت اصلی و شأن تاریخی آن چه بوده است ؛ در مقدراتی که پشت این خطبه است ؟ این مقدرات مهم تر از ارتفاع خود کلمات و اعتبار الفاظ در متن است . که به آن اگر توجه شود ؛ بر روی کلمات دقت بهتر و از آن فهم مستوفی خواهد بود . دقتی که توجه می دهد این کلمات ، کلماتی خاص اند که از مصدری شبیه وحی جوشیده اند و از لسانی شبیه نبوت صادر شده اند . کما این که انسان اگر بخواهد هر بخشی از این خطبه را مورد بررسی قرار دهد ، می بیند که جا دارد به هر فقره یک نگاه قابل تأمل و ویژه داشته باشد و اینگونه نیست که بشود به راحتی سمع کلمات عادی از آن عبور کرد و ترجیحاً گفت حالا این قسمت از قسمت دیگر مهم تر است یا آن قسمت از قسمت دیگر کمتر و یا بیشتر است . اهمیت هر کدام به جای خود است و هر فقره و مرقاة و مشکاة ، حاوی یک نکته و واجد یک خصوصیتی است که باید در آن مقطع تاریخی بیان و به جهان عرضه می شده است . لذا ضرورت این بررسی ها از باب شرح قبل از متن - قبل از این که ما بخواهیم وارد متن خطبه شویم - ایجاب می کرد که پیردازیم به شأن صاحب خطبه که مجموعه ی کلاس ها و دروس **حکمت فاطمیه** در واقع مقدمات بیان این نکات بوده است . خود آن دروس ۲۰ ساله در شناخت شأن فاطمی کمک می کند به مجموعه ای که در آن زمینه آموزش دیده اند که این را بهتر از سایرین بتوانند دریافت کنند و از آن اخذ مزید معارف و مرید معنا کنند .

و اما در خصوص برقراری اتصال با آن جامع نوری وجودی حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام - که ماوای او اعلی درجه ی تجرد فوق الامکان و دون الوجود بود - در یکی دو جلسه ی اخیر عنوان

شد که باید محاذی این حقیقت یک ظلیتی باشد در اتصال به آن حقیقت کلی احاطی قیومی، تا بتوان این معارف را در نیل به ادراک کلی اخذ و جذب کرد؛ و تنها راه همین است که از راه عرفان نفس ورود صورت پذیرد - که این اتصال با یک جسم مادی یا فقط یک وجود خارجی نیست، اتصال در مراتب مختلف؛ با وجود ذهنی خطبه و با حقیقت نوری آن به مثابه ی یک جوهر مجرد است که باید به آن جوهر مجرد که نفس و عقل مجرد و نوری آن صاحب خطبه است در ربط میان فرد جزئی با انسان کلی، از طریق **عرفان حقیقی** و **عرفان نفسی** واصل و متصل شد چرا که وجود لفظی بیشتر از ظرفیت خود نمی تواند از وجود حقیقی حکایت کند - بنابراین برترین روش ها، **توجه به اشراق نوری آن در طریقی منطبق با نور اشراق وجود خود در انطباق میان عالم صغیر و عالم کبیر است**. فی الحال ما راه دیگری را برای فهم خطبه سراغ نداریم و سبب دیگر چون کوره راهی در ره به بیراهه بردن است - در این شروعی که اساساً هیچ نسبتی در آن با این حقیقت برقرار نیست و لمعانی از اشراق نوری در آن مشاهده نمی شود، که بایستی این تصحیح شود در روش و ممشای شارحین معززالبته به جز بیان پاره ای از وعاظ معظم که در مناسبت شهادت حضرت به حال و محال این سخن از سر فیض مجال کمی نزدیک شده اند که جا دارد با گردآوری آن به صف شارحین ورود یابند - وقتی که ما می خواهیم یک ادراک کلی نسبت به این حقیقت پیدا کنیم، در این احاطه ای که دارد بر این سلسله ای که گفتیم آن حضرت به تفویض از سر باب تجلی نوری **علّة العلل** می آید و بر مصدر آن قرار می گیرد و سر سلسله ی آن می شود در آن زمان خاص، اینجاست که دقیقاً در این سلسله ی طولی قرار گرفتن - و نه در عرض آن - خود یکی از مبانی و مبادی متقن در کارکرد بسامان روش هاست. ما می بینیم بعضی از مشگکین، چه آنهایی که نسبت می دهند این خطبه را به **ابوالعیناء** یا مثلاً **تعلیم امیرالمؤمنین**، این ها هم متأسفانه خود را در عرض این سلسله قرار داده اند - یعنی با خود قیاس گرفتند که قادر به چنین کاری نیستند، پس سخن آن حضرت هم لابد نبوده و تعلیم امیرالمؤمنین این خطبه را ساخته است - مثل خود پیامبر ﷺ که نضربن حارث می گفت قرآن را از تعالیم اولین گرفته و کلمات را به او آموزش داده و املا کرده اند. **" و قالوا أساطیر الأولین اکتتبها و فھی تملی علیه بکره و أصیلا " حال** این که پیامبر امی بوده اند و این خود یک اهرمی بود بر این که مصدر الهی قرآن را از ناحیه ی وحی الهی بتوان اثبات کرد. در این جا هم، این ها خود را همچنان در آن سلسله ی طولی نمی بینند؛ و در آن سلسله ی عرضی است که اعتلا و ارتفاع کلام را قیاس از خود می کنند و در این قیاس می گویند کلام **ابوالعیناء** است. بی آن که بگویند این جناب **ابوالعیناء** با چه خصوصیتی از **ام الائمه** و **حجة الله علی الحجج** و **امیره ی کلام** ﷺ در سخن می تواند پیشی گرفته باشد و برتر باشد؟! چون اینان همچنان مفاهیم غنی خطبه را درک نمی کنند. که اگر درک می کردند، می دیدند چقدر وراء ماورای اندیشه و عقولی است که حالا می خواهد محصول قرن دوم باشد یا مقارن هر قرن دیگر در طول تاریخ، تا سطح این کلام را حداقل بتوانند متوجه شوند. و اما در مورد امیرالمؤمنین ﷺ، اگر این بیان حاصل آموزه های امیرالمؤمنین هم بود ایرادی نداشت، یعنی نمی شد گفت که این جا ایرادی وارد است، چون **عرض نشینان** باز دارند به علم امیرالمؤمنین سجد می کنند دیگر. یعنی شأن خطبه این قدر بالاست که با علم امیرالمؤمنین فقط قابل قیاس است. از این جهت از قیاس شان می شود استفاده کرد و گفت دست شما درد نکند در این نوع قیاس. اما این خطبه، خطبه ی فاطمی است و دلایل سندی و رجالی آن هم مشخص و متقن است؛ و بیان از باب سیاق هم کاملاً معلوم است که بیان فاطمه ی زهرا ﷺ است.

در هر حال این که حضرت زهرا ﷺ در آخرت از خداوند می خواهند شأنشان شناخته شود به این دلیل است که آن اشراق مورد نظر در آن توان عقلی مورد نظر و آن چهره گشایی از وراء این حجاب های مادی در عالم، آن جا اتفاق می افتد؛ **" یا رب أحببت أن یعرف قدری فی مثل هذا الیوم "** در آن جا این فاطمه است که در قلّه ی کمال علم بشری و غایة القصوای فهم انسان، می داند که دیگر بشریت به نهایت و فعلیت علم خود رسیده است، به قلّه ی کمالی خود. هر وجودی تمام قوای بالقوه ی خود را به فعل رسانده است. اگر عقل است، عقلش به فعلیت رسیده تا حدّی که توانش را دارد، حال کسی در سطح خیلی پائین تری و یکی در سطح بالاتر. ولی از آن بالاتر، بشریت دیگر سیر نمی کند. وقتی بشریت به آن قلّه رسید، خاتون قیامت می فرمایند که حالا وقتش است که قدر من شناخته شود؛ و این نشان می دهد که فطم، مقوله ای جدّی است و در جایی شکسته می شود که بشریت تمام سیرهای روحی و معنوی و مجرد خود را طی کرده باشد و در عبور از هاویه های مرگ و برزخ

- مثل آن آغاز ازلی در داستان ستر اهاویل در حاشیه ی عدم - به جهان آخرت و ابد پا گذاشته باشد ، آن جاست که می شود قدر حضرت زهرا علیها السلام بیان شود و در پاسخ مستجاب خود از حق بشنود " **لقد آتيت على نفسي من قبل أن أخلق السماوات و الأرض بألفي عام أن لا أعذب محبيك و محبي عترتك بالنار** " - حال این که چه سطحی از این بیان پذیرفته می شود یا نمی شود ، در روایاتی که درباره ی آخرالزمان داریم ، می بینیم که بعضی جاها همه چیز به طور مطلق پذیرفته نیست از سوی انسان های گمراه و یک محاجّه ها و یک جدل ها و یک تحدّی و یک عصیان هایی در این داستان قریب به آخرت و حتی در جهنم اعمال انسان ها هم هست - نهایتاً این که در یک فرد جزئی اگر بخواند با آن انسان کلی انطباق صورت بگیرد ، راه این انطباق ، نور اشراق خودش است . یعنی از این طریق می تواند به این انطباق برسد . با توجه به این که خود خطبه از مآثر وجود نوری و ذهنی حضرتش است ، راه درک حقیقت آن نور - که یک حقیقت بسیطه ی وجودیه ی نوریه است که به تمام ذات تمام تحقق را داراست و حقیقت آن عبارت از نحوه ی تعینش در علم الهی است - درک و وصل به این نور - کلام اشراقی است . حال از این رو برگردیم به متن خطبه و سعی مجزی و متجزی کنیم در فهم این متن ، تا به آن صاحب خطبه هم یک نگاه معرفتی بهتری داشته باشیم و بهتر ببینیم این صاحب خطبه ی جلیله ی حمد را .

و اما در خصوصاتی که حضرت زهرا علیها السلام برای حضرت حق ﷻ و برای خود پیامبر ﷺ و برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، در خطبه بر می شمردند و در واقع خصوصیات الهی خودشان از باب عالم امکان در برابر وجوب ذاتی است ؛ آن جایی که صفات به حضرت حق بر می گردد از باب ظلّیت ایشان برای حق - در جامعیت وجودی و آن خلق خاص از نور الهی - بیان آن حضرت در این خصوص به نوعی آئینه وار به خودشان هم بر می گردد . یعنی بخش هایی از آن در حدّ ممکن بر می گردد به ایشان . که در حدّ وجوب بیان صفات حضرت حق است . در مورد پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما هم همینطور در حدود امکان . یعنی در خطبه هر جا که ایشان اشاره می کنند به خصوصاتی از پیامبر و امیرالمؤمنین و نقش تاریخی ای که امیرالمؤمنین و پیامبر در ترسیم و تغییر تاریخ داشتند و در تبدّل و تحوّل وجود انسان ها ، در نورانیتی که به عالم منتقل کردند ؛ این نورانیت توسط خود حضرت زهرا علیها السلام هم به طریق اولی وارد عالم شده است . پس به آن بخش ها برای شناخت وجود حضرت باید توجه از باب معرفت فاطمی هم داشت و آن را فقط یک بیان صرف فاطمی ندانست ، این ها نور واحدند و سخن از نور واحد در بیان خصوصیات یک معصوم ، خصوصیات وجود خود او را هم بیان می کند . یک بخش دیگر هم خطاب های مستقیمی آئینه واری است از باب حجت حق که خود حضرت زهرا علیها السلام دارند با صحابه و تاریخ ، که آن خطاب های مستقیم هم ، نشان دهنده ی خصوصیات وجودی خود در لحن و روش بیان و محتوا در قالب عباراتی است که حضرت به آن می پردازند . این جا هم در شناخت فاطمی می تواند استفاده شود برای درک بیشتر خطبه و شناخت بهتر آن خطبیه ی که این ها را بیان کرده است . نقطه ی مقابل آن هم ، آن شرائطی است که در صدر نخستین ، اهل بیت علیهم السلام با آن مواجهه داشتند در ارتداد انسان ها . در شرک ، کفر و نفاق شان ، در بازگشت شان از ایمان به سمت شرک ، در خطاب های قرآنی و دوباره مگّی که به طور مستقیم حضرت زهرا این ها را در مدینه مورد خطاب قرار می دهند و نشان می دهد این خصوصیت ، اگر که به کفری اشاره می شود به شرکی اشاره می شود در خصوصیات بازگشت و غفلت مخاطبین ، حضرت زهرا علیها السلام این ها را دیده و دارد بیان می کند و یا خطری از این باب اگر وجود دارد ، حضرت زهرا متوجه آن است و به این ها دارند تنبّه و انداز می دهند در خطبه .

در بحث الهیت اما که اصلی ترین وجه شناخت معصوم است وقتی که ایشان شروع می فرمایند به تحمید ذاتی و صفاتی و افعالی در " **الحمد لله على ما انعم و له الشكر على ما الهم و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتدأها و سبوغ آلاء أسداها و تمام من اولها** " ایشان ما را باید توجه دهند و توجه می دهند به این که طبعاً یکی از این نعم - در برکات و رحمت نعمت وجود بر خود حضرت زهرا و اهل بیت علیهم السلام و در سلسله ی نعم الهی بر وجود مقدّس معصومین علیهم السلام - یکی از آن نعم والا و علیا ، نعمت وجود معصومین و اعیان ثابت برای ماست . لذا یک دور خطبه را با دید شکر نعمت فاطمی و شکر نعمت اهل بیت و شکر نعمت معصومین علیهم السلام اگر بخوانیم ببینید چگونه معنا می شود ؟ " **الحمد لله على ما انعم** " یعنی در واقع شاکر این جا کیست ؟ ما هستیم . حمد گو مائیم ، ثناء گو مائیم ، چه

چیز را حمد می کنیم؟ خداوند را در نعمت وجود اهل بیت علیهم السلام " و له الشکر علی ما لهم " ، بر آن چه که الهام فرمود از طریق اهل بیت علیهم السلام و از طریق تعلیم اهل بیت علیهم السلام - که آن " فآلهتم " ها در الهام اذکار نماز در سفر معراج پیامبر از این قبیل است - " و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتدأها " همه نعمت های ابتدائی که همان ابتداء آفرینش و خلق اهل بیت علیهم السلام بود و این ها نعم اولی و اعیان ثابتند که حقیقت وجودی شان منتی شد بر ما و خداوند در این گستره ی آلاء و در این منت های اولی ، این ها را برای بار نخست به بشریت اعطا و معرفی و عرضه کرد و این " ما انعم " و این " ما لهم " و این " بما قدم " در مورد خلقت اهل بیت ، با خلقت عالم برای ما آشکار شد . آنها که خلقت شان مرتبه ی بعد از وجودشان بود و بواسطه ی خلقت ، وجودشان برای سایر مخلوقات خداوند آشکار شد . البته ممکن است برای برخی در سلسله ی توالی اعیان و برخی پیروان ، این خصوصیت مشترک باشد با اهل بیت علیهم السلام . یعنی این ها هم قبل از خلقت با اهل بیت علیهم السلام در آن مدارهای نورانی و در جهان اذکار روحانی عالم ، مشترک باشند و به خاطر همین است که تکلیف مشترک یا شهادت مشترک یا خاک و تربت مشترک دارند . شعاعی از این ها البته مُشار در بارقه ای از نقل تأویلات در روایات است و بر اساس مبانی فکری ما بعید نیست که برخی انسان ها در قبل از خلقت این عالم هم با اهل بیت محاذی و محشور بوده باشند ، همان انسان هایی که در عالم بعد از آخرت هم با اهل بیت ، در جوار اهل بیت و در کنار اهل بیت خواهند بود . چون ازلیات ، ابدیند . و در ابدیات و در ابدیت نهی و نفی نشده از این که گفته شود که عده ای همنشین پیامبرند و با نور پیامبر همنشینند و صاحب نورند و در کنار پیامبرند در پرتو بعضی از آموزش ها و تعالیم اختصاصی داده شده به آن ها که این خصوصیت برای آن ها ایجاد شود در آن ابد . که ما می توانیم از ابد در مصداق " هو الاول و الآخر " تعمیماً نتیجه بگیریم که در ازل هم ، این ها با اهل بیت بوده اند . چون نمی شود حقیقتی ازلی نباشد ولی ابدی باشد . حتماً در ازل هم این خصوصیت هست و از باب براهین عقلی و نقلی می توان آن را اثبات کرد - البته توسط براهین نقلی در موضوعات دیگر ، نه در این موضوع منحصر - هیچ بعید نیست که انسان هایی و مجموعه ای از کُل قبل از خلقت عوام الناس ، خلق شده باشند و خلق شان با خلق سایر ناس همزمان نباشد - در دسته بندی سه گانه ی کل بشر و موجودات اختیاری و موجودات ذاتی - چون بدین طریق موجودات دسته بندی می شوند که یک دسته خود اهل بیت و معصومین علیهم السلام هستند و یک دسته هم کَمَل و اولیاء و صالحین که آن ها هم به دلیل این که حقایق عالم را دیدند به نبوت و وصایت برگزیده می شوند . چنانچه در حدیث حوادث الواقعة در بیان حضرت حجت علیه السلام است که " فأنهم حجتی علیکم و أنا حجة الله علیهم " امام راحل نیز در خصوص دعوی رسالت می فرمایند این انبیاء چیزی را که دیده اند دارند دعوت می کنند . حال کجا دیده اند؟ بعد از خلقت که نمی توانند دیده باشند ، این ها قبل از خلقت این را دیدند - و این ها گواهی هایی است که هم از سوی برهان اصحاب عرفان و حکمت می شود آن را برداشت کرد و هم در روایات و آیات می شود به آن ها توجه داشت و هم از طریق مکاشفات خاص اصحاب سلوک و عرفان بر آن وقوف یافت - لذا این " منن " اولیه و آن خصوصیات " بما قدم " در واقع اشارتی به این خصوصیات است و بعد که ما نمی توانیم احصاء کنیم عدد این نعم را برای خودمان و این که چه فائده ها و چه تأثیراتی و چه مآثری این نعم بر ما داشته و دارد که قابل احصاء نیست همچون امدش که قرین جزا نیست و از آن طرف هم جاودانگی اش از ادراک ما بالاتر و فراتر است - و تفاوت دارد از جهان ادراک ما ابدیت این نعمت ها ، که از ادراک ما فراتر است و اشاره دارد به آن ابدیتی که عرض شد و در آن ابدیت ما هنوز نمی دانیم که چه داستانی با اهل بیت در پیش داریم؟ - حالا منظور از ما کسانی اند که اهل این حقیقت هستند در نسبتی که با اهل بیت برقرار خواهد شد در آن جاودانگی و آن تفاوت عالمش فراتر از ادراک ما .

بعد ، طلب نمود اتصال با شکر را برای فزونی نعمت " و ندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها " ، این " ندبهم لاستزادتها " از سوی خداوند دارد صورت می گیرد برای اتصال با آن بواسطه ی شکر ؛ و در اینجا بواسطه ی شکر وجود اهل بیت برای ما که این مستزاد می شود دوباره ، در آن نعمتی که بر ما وارد شده است . " و استحمد إلى الخلائق باجزالها " و خلائق را هم فرا خواند برای این که جزا و پاداش فراوان تری به آن ها داده شود " و تثنی بالندب إلى أمثالها " و تکرار فرمود آن دعوت را به امثال آن نعمت ها ، یعنی چه؟ یعنی با شکر وجود مقدس اهل بیت علیهم السلام و خصوصاً فاطمه ی زهرا علیها السلام - در این موضع خطبه - این جا ما به امثال آن نعم ، هم دعوت می شویم ، هم بر ما از دیداد



پیدا می کند و هم این که تکرار می شود این نعمت ها برای ما . " و **اشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له** " این جا تشهدی است که ما نیز باید آن شهادتین را دوباره همصدا و همراه با حضرت زهرا علیها السلام بگوئیم که در این جا این مشاهده ی مقام فاعلیت و قدرت حق است از سوی آن حضرت ؛ که ما هم باید به این فاعلیت در ایمان به این مقام قدرت و شهود گواهی دهیم - این مشاهده ی قدرت حق در خلق ، نفی تعلقات می کند از ما سوی الله ، در بُعد تعینات خلقیه از وجود مقدس حق که در سمع خطبوی آن باید همزمان به این قضیه واقف بود - چون همه ی این مظاهر و قوا در اظله ی نفس و مراتب آن در عین بساطت ، در مظهریت علم و رؤیت و قدرت در عین کثرت و تغایر به نحو کمال واحد موجودند ، در تغایر دستگاه عاقله ی انسان کامل با عاقله ی سایر انسان ها ؛ از باب موجودیت کمالات افراد در رب النوع به طور جمع الجمع ، که ظهورش در **" کلمة جعل الإخلاص تأويلها "** است - آن جا بیان جعل تأویل کلمه ی **لا إله إلا الله** در اخلاص است و این جا اختصاصاً این کلام فاطمی است که تأویلش اخلاص قرار داده می شود . یعنی با بیان این کلام خود حضرت زهرا علیها السلام به گنه اخلاص وجودی خود اشاره دارند و مسموع ما هم در شناخت آن وجود مقدس ، کلمات و کلمه ای است که از تجلیات همان اخلاص است . نتیجتاً این که یکی از خصوصیات و آثار و عوارض این خصوصیت که إخلاص باشد در خود کلام حضرت زهرا بارز بوده و شناخته می شود ؛ **" و ضمن القلوب موصولها و أنار فی التفکر معقولها "** وصول به آن را در قلب ها تضمیناً جای داد و فهم قلبی آن را در اناره ی تفکر روشن ساخت . یعنی چه ؟ یعنی این که آن اتصال قلبی مورد نظر ما ، تضمین از طریق وصل در تفکر معقول است که اناره و روشنایی اش بر وجود ما خواهد تابید و ما متضمناً خواهیم توانست به آن انسان کلّ و آن کلیت انسانی از این طریق متصل شویم . حال کیفیت وصل این موصول چیست ؟ - این پیوستن به تفکر معقول آن انسان کلّ از راه عینیت کلام و فعل او به آن خصوصیت ذهنی مقدم بر خصوصیت عینی و فعلی است - آن خصوصیتی ذهنی که در الهیت آن موجود کل و فطم مندرج در نامش **" ممتنع من الأبصار رؤيته "** . گفتیم چون وجودات الهی ، سایه و ظلّ حقیقت الهی هستند لذا تمام خصوصیتی که برای حضرت حق بر شمرده می شود در مرتبه ی امکانی ذیل وجوب ، محاط از احاطه ی وجوب برای این اظلال ذاتی وجودی و انوارخاصه ی روحی قابل بیان است . حال در برشماردن خصوصیات الهی عالم ، خصوصیات الهی وجودی خود نیز از سوی آن حضرت تعدید می شود . این جا در **" ممتنع من الأبصار رؤيته "** سرّ این که بشریت ندید فاطمه ی زهرا را و درک نکرد حقیقت مفطوم وجودی آن حضرت را تا همین آخر الزمان که معاذ الله این وهن ها بار می شود بر آن وجود مقدس - که در طول تاریخ بی سابقه است و نبوده ، حتی از سوی یزیدها و معاویه ها و ابوجهل ها و ابوسفیان ها این ها مشاهده نشده که اینگونه صادر شود از مصدر ضلالت آن ها در ساحت ظلال انوار این ها - **" ممتنع من الأبصار رؤيته "** رؤیتش با دیدگان ناممکن **" و من الألسن صفته "** و صفت وجودیش برای زبان ها و لسان ها و بیان ها ، ممتنع است **" و من الأوهام کیفیته "** با جهات جهان و هم نمی شود وارد جهان درک کیفیت وجود این حضرات شد - و گفتیم که راه از طریق اتصال اشراقی نفسی است و آن هم در اتصال عقل فوق مجرد نه اتصال خیال مجرد . یعنی با خیال مجرد نمی شود به درک کیفیت وجودی حضرت زهرا علیها السلام واقف و نائل شد - بعد **" إبدع الأشياء لا من شيء كان قبلها "** اشیا را بی آن که چیزی قبل از آن موجود باشد ، آفرید . اگر انوار را هم جزو کلّ شیء بگیریم ، شیء یعنی خلق و مخلوق که ابداع خداوند آن جا اشیا را در معنی آفریدن مبدعانه ی وجود مقدس حضرت زهرا در اعیان ، بی وجود نمونه ی قبلی است - از همین وقتی ما به اسم فاطمه می رسیم در جهان فطم ، در پاسخ قول مادی و عادی وجود فواطم در طول تاریخ که امری تدریجی است ، در تحقق اجمال حقیقت به طور تفصیلی در مطروحه ی عنوان فواطم امهات ؛ باید گفت آن خلق ابتدایی در فطم نخستین و آن فاطمه ی اول و آن خلق اول فاطمی در تقدم خلقی فاطمه ی کبری علیها السلام است که موضوع تقدم اسمی و تاریخی فواطم را خود به خود در احادیث خلقت نوری توجیه می کند . لذا این جا قبل از آن نمونه ای وجود نداشته که از روی آن نمونه ، حضرت فاطمه در صولت انشقاق کبیر اسم فاطر آفریده شود - **" و أنشأها بلا احتذاء أمثلة أمثلها "** و آن ها را انشاء کرد بدون آن که محاذی آن ، امثال امثله ای وجود داشته باشد . این **" أمثلة أمثلها "** ، در این مفعول مطلق تأکیدی ، حضرت زهرا اشاره می فرمایند به این که امثله ای قبلی در این داستان وجود نداشته است . **" کونها بقدرته "** این خصوصیت اشتداد نوری و آن قوت اشتداد خطبه که گفتیم تا امروز مسیر خود را باز کرده و انوارش تابیده تا همین جلسه ی ما ، که ما در روایتی و در خصوصیتی مشابه داریم که امام صادق

یک جا در پاسخ سؤال " ما ذا علمه " از قول قرآنی تعلیم اسمائی آدم در " و علم آدم الأسماء كلها " با بیانی که بطن آیه متکفل آن است می فرماید " الأرضین و الجبال و الشعاب و الأودية ثم نظر إلى بساط تحته فقال و هذا البساط مما علمه " تمام عالم و تمام اسماء به حضرت آدم ﷺ و از طریق آدم به ملائک آموخته و عرضه و تعلیم شد ، حتی این گلیمی که زیر پای من است ، یعنی حتی بساط خود را هم در زمره ی اسماء ذکر می کنند و می فرمایند تا حتی این گلیم - یعنی شما یک تصویر و تصوّر نسبت به جهان آفرینش داشته باشید ، در لحظه ای که دارد تعلیم اسمائی می شود به آدم و در لحظه ای که آدم دارد این اسماء را عرضه می کند بر ملائک ، ببینید یک دوره از تمام آفرینش دارد در آن کُن الهی طرح و بسط می شود تا بیاید برسد به این بساطی که زیر پای امام صادق ﷺ است . تا این جا آموخته شده است - از این طرف این خصوصیت اشتداد و قدرت این خطبه ی خاص هم ، همین طور است . یعنی از زاویه ی صدور تا امروز هنوز این امتداد دارد . اگر خاطر شریفتان باشد یک روایتی را از حفص در مورد بحث فروپاشی جبل در مورد حضرت موسی ﷺ عرض کردیم در جلسات حکمت فاطمیه که در آن جا از امام صادق ﷺ در خصوص آن اندکاک جبل در " لَمَا تَجَلَى رَبِّهِ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقًا " شنیده شده است که " ساخ الجبل في البحر فهو يهوي حتى الساعة " ! کوه در آب فرو رفت و غائب شد این ها که هنوز در حال فروپاشی اند و این داستانی که حرکت زمین در زیر اقیانوس دارد و نظریه ی جابجایی قاره ها و بسط و گسترشی که ارض دارد ، این ها همه دلالت هایی بر آن قضیه ی میزان اشتداد است - که البته مبدع این نظریه نتوانست به علت عدم توانایی در توضیح چگونگی جا به جایی قاره ها ساز و کار این حرکت را اثبات کند . چون منابع این انرژی را در استمرار حقیقت " تجلی ربه للجبل " و در امتداد " فهو يهوي حتى الساعة " ، در دو عنوان ثانوی چرخش زمین و جزر و مدّ اشتباه گرفت و فهمید که بعدها پس از او منتهی به دلیل جریان همرفتی درون گوشته ی زمین شد ؛ که این نیز نه دلیل که در زمره ی آثار است . در هر حال اکتشافات صرفنظر از دلایل غیر متقن ، مؤید این تغییرات است و اکنون زمین شناسی ثابت می کند آنچه را که در روایت قرن ها قبل گفته شده است - آن اشتداد رب شدید القوی آن قدر زیاد بوده است که تجلیات لایذ از امتداد و استمرار است در آثار آن معلوم است " کونها بقدرته " یعنی کونیتش و تکوین این اکوان از قدرت الهی است ، چون منشاء ، از سرچشمه ی قدرت الهی است ، این خطبه نیز خطبه ی قوی و قادری است . " و ذرأها بمشيته " به مشیت خودش آفرید ، ذرء کرد - ذرأها را بعضی در نحوه ی آفرینش به معنای ذره و به معنای حلق در ارجاع به عالم ذر تفسیر می کنند - " من غير حاجة منه إلى تكوينها " حالا چه ؟ حالا خطبه آمد و صادر شد و به مشیت الهی به بیان در آمد و از قدرت الهی تکوین و تکون گرفت " من غير حاجة منه إلى تكوينها " این چه چیز را می گوید ؟ تأکید بر " غير حاجة " می گوید که این جا دیگر داستان غدیر و فدک و میراث صوری نیست . این جا " من غير حاجة منه إلى تكوينها " در مدل بی نیازی الهی است معصوم را ، نه حضرت زهرا هیچ حاجتی به تکوین این خطبه داشت و نه جریان اهل بیت ﷺ و امامی که در منزل نشسته بودند از باب اشارت معلوم و اشراف غیبی . " الا و قد قلت ما قلت هذا على معرفة مني بالخذلة التي خامتكم و الغرة التي استشعرتها قلوبكم " او این را به خوبی استشعار کرده و می دانست " و لا فائدة له في تصويرها " در تصویر این خطبه و در تصویر سازی این خطبه برای مخاطبان تاریخی و زمانی و عالمی خود نیز ، فائده ای متصور نبوده است " الا تثبيتاً لحكمته " ! لذا شأن خطبه می شود " تثبیت حکمت " ، در آن نقشه ی مقدر عالم وجود " و تنبيهاً على طاعته " می خواهد بشریت غافل را متنبه و منتبه کند ، بیدار کند و تنبیه و تنبیهی برای بشریت باشد . اشارتی باشد برای طاعت الهی " و إظهاراً لقدرته " و اظهاری باشد برای قدرت بیان خود فاطمه ی زهرا ﷺ ، قدرتی که این " إظهاراً لقدرته " در آن در واقع از " کونها بقدرته " سرچشمه گرفته است ، " و تعبداً لبريته " و عبودیتی باشد برای مخلوقات حق ، " و اعزازاً لدعوته " و تحکیم و تعزیزی و عزتمداری ای باشد برای دعوتی که دارند و دوباره از آن طرف بیائیم و برویم سراغ حضرت حق ، " الا تثبيتاً لحكمته " این تکوین اثبات حکمت است ، قبل از آن " من غير حاجة منه إلى تكوينها " حضرت حق هم به تکوین و کون و مکان و به آفرینش موجودات هیچ نیازی و حاجتی نداشت و از سویی هم هیچ حاجتی نداشت فاطمه ای بیاید و خطبه ای بخواند برای بشریت - به مصداق " ومن جاهد فانما يجاهد نفسه " یعنی این فایده برای حضرت حق نیست " ان الله لغني عن العالمين " برای خود بشریت است - " و لا فائدة له في تصويرها " در تصویر فاطمی خطبه برای حضرت حق هم فائده ای وجود ندارد هم چنان ، یعنی خصوصیات

الهی در تطبیق فعل فاطمی جاری است در " **الْأَثْبِتَاتُ لِحَكْمَتِهِ** " جز این که اثباتی باشد برای حکمتش " **و تنبیهاً علی طاعته** " و اشارتی باشد برای طاعتش . حالا این جا ببینید خداوند تثبیت می کند حکمت فاطمی را و خداوند تنبیه می دهد به طاعت فاطمه ی زهرا برای حق و خداوند اظهار می کند قدرت فاطمه ی زهرا را برای بشریت " **و تعبداً لبریته** " و عبودیت اثر گذار فاطمی را برای مخلوقاتش بیان می کند و ظاهر می سازد - در آن روایت مشهور " **نعم العون علی طاعة الله** " که نعم العون امیرالمؤمنین می شود به طریق اولی نعم العون مؤمنین - " **و اعزازاً لدعوته** " چرا ؟ این جا ممکن است کسی ان قلت بیاورد و بیاید بگوید خطبه ، خطبه ی حضرت زهراست و این بیان ، بیان حضرت زهرا راجع به حق است ، چرا می شود نسبتش داد به افعال الهی ؟ این فعل فاطمی است . پاسخ در " **و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی** " است . در واقع این حضرت زهرا نیست که این حقایق را بیان و برملا می کند . این خداوند است که اراده ی ازلی و ابدیت بیانش ظهور دارد در خطبه ی فاطمی . چون این وجود فانی فی الله است . او که در هنگامه ی ورود به بهشت ماسعای خود را در جریان فوق مجرد در پاسخ وحی چنین ابراز می دارد که " **إلهی أنت المُنَى و فوق المُنَى** " خدایا تو آرزوی من و فوق آرزوی من هستی . در همان " **کلمة جعل الإخلاص تأویلها** " تأویلش را چه چیزی قرار داده است ؟ اخلاص فاطمه ی زهرا و آن شهادتین صادقش را ، که کَلَّ خطبه یکسره شهادتین فاطمه ی زهرا علیها السلام است و این اخلاص از کجاست و سبب چیست ؟ اخلاصی که از اصطفای نوری و سبب صفای نوری است که معیت انسان را با حق ثابت می کند و عینیت ذاتی حق را در انسان به ظهور می رساند و این جا بیان فاطمی ، که جهت عقلانیتش تحت وجوب و فوق امکان است ؛ ظهور بیان حق از **عرش التحقق** است بر **ارض التعین** و به همین خاطر ما می توانیم در نیل به آن ادراک کلی و برای ایضاح مقصود ؛ دوگانه و سه گانه به این خطبه بپردازیم از جنبه های الهی آن و از هر دو جنبه ی قائل خطبه و آن کمالی که این قائل در نسبت الهی دارد - در صدور صادر اول از مبدأ اول که آنچه به او افاضه و اصدار می شود غیر از اصل وجود چیزی نیست - بنابراین اینجا ورود بی اساس این ان **قلت هم منتفی** است " **و اعزازاً لدعوته** " که وقوع و سریان سهل یک عزت خواهی و عزت بخشی برای دعوت الهی است این خطبه ی فاطمه " **ثم جعل الثواب علی طاعته** " بعد خداوند بر طاعت خود پاداش قرار داد . یعنی برای چه ؟ طاعتی که از تنبیه " **و تنبیهاً علی طاعته** " آمده و به ثواب طاعت الهی در این بیان می رسد " **و وضع العقاب علی معصيته** " و برای معصیت خود کیفر مقرر فرمود . این جا معصیت بر می گردد به مخاطبین خطبه که در واقع وقتی جعل ثواب می شود برای طاعت الهی ، همزمان جعل عقاب می شود برای کسانی که مقابل این طاعت قرار دارند و متمرّدین از آن . " **ذیادة لعباده عن نعمته** " برای این که عباد و بندگانش را از نعمت و عذابش دور کند . این جا آن لفظ بسیط " **ه** " در " **عباده** " و در " **عبده** " و " **فاعبدوه** " قرآن کریم ، در بحث **هویت صرفه** و مقام **منقطع الاشارات** و **غیب مصون** در جاهایی که اشاره به پیامبر صلی الله علیه و آله و نسبت پیامبر و انسان کامل با خداوند است در عنوان " **ربی** " ؛ تعبیر لفظی این " **ها** " در " **فاوحی الی عبده ما اوحی** " و یا " **سبحان الذی اسرى بعبده** " محکی و مشار به آن خصوصیت بسیط و نسبت استثنایی و مطلق رب و عبد در فوق " **عبد الله** " - بنا به نظر جامی - است که به مرتبه ی آن در آفاق و منظر امام راحل به نحو مفصل و مستوفی در ظهور ذات بر ذات خود ، فارغ از تعینات صفاتی و اسمائی پرداخته شده است . " **و حیاشة لهم الی جنته** " و این که آن ها را حرکت و سوق بدهد در مسیر جنت خودش ، " **حیاشة لهم** " ، یعنی در نحو و سوق و جمع معانی **حیاشة** در حاشیه و حوالی ؛ این ها را سوق دهد به سمت مسیر جنت خود در **جنت اللقاء** . این جا در " **ذیادة لعباده عن نعمته و حیاشة لهم الی جنته** " در دورکردن بندگان از عذابش ، دوباره اشاره است به آن سبب در خصوصیت فاطمی " **لأنها فطمت هی و شیعتها من النار** " که مفید حصر **عباده** در **شیعتها** است . آنجا که حضرت زهرا بندگان خدا ؛ و در توالی طولی آن سلسله ی مفروضه ، پیروان و شیعیان خود را از آتش الهی دور می کند . می بینیم در این جا دقیقاً منطبق بر مقدرات عالم آن **فاطمیین** مورد اشاره در روایات را به سمت جنت خود سوق می دهد . بعد از تشهد اول و اذعان به قدرت حق در مرزبندی با سایر مخلوقات در قبایل آن ، حضرت می فرماید " **و اشهد ان ابي محمداً عبده و رسوله** " این جا این " **ابی** " در واقع اولین اشاره ی حضرت در خطبه به خودشان است . یعنی اولین جایی که این نسبت برقرار می شود با خود حضرت در این لفظ و در انتساب " **ابی** " است که پدرم محمد صلی الله علیه و آله عبد و رسول خدا و فرستاده ی خدا بود . خصوصیت این گواهی و شهادت در عبد و رسول خدا بودن پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی چه ؟ حضرتش از

کدام موقف و جایگاه گواهی این نسبت الهی را می دهد و از باب " ان كنت على بينة من ربي " مکنون را به اکنون می رساند ؟ طبق آن روایتی که در جلسات قبل عنوان شد در مورد شهود چگونگی اعطای نور خود در جنت به پیامبر ﷺ در تقدّم نوری حضرت بر تأخر طبیعی خود در عالم وجود از باب خلقی و گواهی آن بر امیر المؤمنین در تضامن علم بما كان . این جا هم که حضرت شهادت می دهند به حقانیت و یکتایی خدا و از آن طرف بر این که پیامبر ﷺ عبد و رسول خداست ، این شهادت مثل شهادت سایر ابناء بشر نیست - که آنان چه می دانند اصلاً کجا بوده اند و از کجا آمده اند! - یا در زیارت وارث ، شهادت می دهیم بر برخی خصوصیات نوری اهل بیت مثل " اشهد انك كنت نوراً في الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة " ، ما از کجا این گواهی ها را می دهیم ؟ آیا بودیم در معیت آن انوار و دیدیم این سیر و مسیر نوری را ، یا به نحو تعلیم اندکار ماثور از معصوم که در اینجا امام صادق ﷺ است ؛ شنیدیم ؟ معلوم است که شهادت ما بر اساس شهادت شهود اعلی و گواهی گواهان بالاتراست - که البته به قول و بیان امام راحل در عدم تصور درست تعلق و ربط مجعول فاعل الهی به آن ، به وحدانیت اله عالم هم تصدیق نخواهد بود - آن ها که صدیقه و صادقند است که به صدق شان همچون صدق رب در " صدق الله العلی العظيم " واقف و معترفیم که " ما اصدق من الله حدیثا " - و از طریق عرفان نفسی نیز نسبتی داریم با آنها در فاضل طینتشان و با حق در نسبت خلقی و دمیدن روح خود در انسان - لذا معیت ما با آن ها منتفی نیست و بر اساس شهادت شان شهادت و بر اساس گواهی شان ، گواهی باید داد و بر اساس ادعیه ی ماثور از جانب آن ها دعا باید خواند . مثل زیارت عاشورا که ماثور و حاوی نکاتی است که از باب " ما كنت بجانب الغربي " ما خود به عین ظاهر ندیده ایم ، اما در عین ظهورش قلب هایمان در تصرف اولیاء حاضر است در وقت ذکر و زیارت " یالیتنی كنت معهم " . بنابراین در خصوصیتی که در این روایات و در این ادعیه و در این خطب هست ، از سوی کسانی که شاهدان اعلاّی این علو علیا و اولیائی اند و از آن بین شاخص ترین شان در گواهی ؛ یعنی وجود مقدس حضرت زهرا ﷺ ، اشاره به خلق ابتدائی روشن است که از باب شهادت ابتدائی است . یعنی آنان جزو شهود مقدماتی این داستان عالمند و ایشان اولین شاهد عالمند در توصیف این داستان . اولین شاهدهی که گواهی می دهد " ان ابي " ، " اختاره قبل ان ارسله " یعنی چه ؟ یعنی مختار حق قبل از آن بود که به رسالت ارسال شود . این را چه کسی گواهی می دهد ؟ و چه کسی می تواند به این عوالم وقوف داشته باشد ؟ همانی که در مقابل اهل کفر و اهل ارتداد و نفاق زمان می فرماید آن زمان که پدرم اصطفاء می شد شما در هاویه های " بستر الأهاویل مصونة و بنهایة العدم مقرونة " بودید . وقوف به عدم و نهایت آن در حاشیه ی وجود مگر جز از او شنیده شده است ؟ اینجا حضرت دارد پرده بر می دارد از خصوصیت وجودی خاص خود از باب علم الهی . نه فقط از باب و مرتبه ی " لا علم لنا الا ما علمتنا " بلکه از باب " انی اعلم من الله ما لا تعلمون " . اگرچه که به این مقامات روشن و ایضاح تفسیری آن در هیچ شرحی از شروح خطبه تا به حال پرداخته نشده است . یعنی شارحین در شروح خود از کنار شناخت معرفتی وجود حضرت زهرا ﷺ و گواهی هایش در خطبه با توجیه صعوبت آن گذشته اند و شهادتین او را چون شهادتین معمول دیده اند ، در صورتی که گفته شد مشکل ما این است که حضرات عالیات را نه در طول وجود و تجلیاتشان بلکه در عرض طبیعت حیات مادی شان - که آن هم بسی با ما متفاوت است - می بینیم . وقتی در عرض تجلیات فاطمی نشستیم و شرح نوشتیم ، آن زمان در عرض و عرصه ی خیال خود آنچه دلمان می خواهد می نویسیم و بشریت هم در نتیجه در این افعال ، سهمی از تابش انوار هدایت به خود نخواهد دید . چرا ؟ چون ما روایت داریم از امام صادق ﷺ که اگر احادیث ما همان طور که از ما صادر می شود به دست شیعیان ما برسد به آن عمل می کنند . این که در این جامعه شیعه ای می آید و می رود در این اعتراضات هم وارد می شود و با آنکه کافر و بهائی و مرتد نیست ، فریب می خورد با وجود شیعه بودن و لباس سیاه اربعین به تن داشتن ! ، معلوم می شود که ما نتوانستیم به این جوانان و به این جامعه آن انوار طولی را بتابانیم . خود حجاب شدیم در میان این انوار و این فاصله را ایجاد کردیم و اهل بیت را کماکان در عرض قرار دادیم به طریق اولی و ولیّ فقیه نظام را هم در عرض خود دیدیم . ولایت فقهی که در طول قرار می گیرد در نیابت امام زمان ﷺ و در اعلمیت فقهی که ما با ادله ی برهانی ثابت کردیم در جلسات گذشته که شئون علم و تجرد و عقلائیّتش از قرب برمی خیزد - مثل هرکمال دیگری که شما فکرش را کنید . مثلاً خودکفائی ، که بله خودکفائی هم از قرب بر می خیزد . یعنی آن کسی می تواند جامعه را به سمت خودکفائی ببرد که به قرب حق نزدیک تر و علم او الهی تر باشد . شما بیائید



افعال امیرالمؤمنین را مقایسه کنید با افعال سایرین . کدام شان جامعه را خودکفا می کرد ؟ و کدام شان جهانِ مقابل را در برابر عقل و فعل خود به تعظیم وامی داشت ؟ آنان که به جای احادیث محکّمات متوسل به " من اجتهداه فی المتشابهات و استنباطه الرأی منها بالظنون و الخیالات باستعانة الأصول المخترعات " بودند و شدند ؟ این را البته چون بحثش را داشتیم ، دوباره باز نمی کنیم - لذا این خطای مرسوم در عرض دیدن ، غلط معمول و مشهوری است که هم رئیس جمهورهای ما داشتند ، هم مسئولین ما داشتند و حتی برخی از مردم ما در کشور که انتقاد به ولیّ جامعه را انتقاد عرضی می دانند ، در حالی که انتقاد هم مسیرش طولی است و با این خصوصیت و معیار و ضابطه اجازه اش از سوی امیرالمؤمنین داده شده است ؛ و حتی اگر اعتراضی باشد - به حق و یا ناحق - جواب داده می شود . بالاخره یک استدلالی در جواب وجود دارد . اخیراً شما برای من یک فیلمی فرستادید که آن آقای کارگردان ، رهبری معظم را زیر سؤال می برد که چرا شما با تمام جامعه ارتباط ندارید ؟ آقا هم بزرگوارانه با لبخند جواب شان را می دهد . یعنی به خودشان اجازه می دهند از آقا به این راحتی انتقاد کنند ، آن هم انتقاد بی پایه ای که مصداق خارجی ندارد . می گوید شما چرا بد حجاب ها را نمی بینید ؟ بعد آقا با بزرگواری شان می گویند ، بد حجاب ها می آیند این جا به احترام ما چادر سر می کنند ، یعنی چگونه ما بد حجاب ببینیم ؟! - و رای این که آیا اساساً زن بدحجاب مگر دیدن دارد ؟! - یعنی خیلی طبیعی و خالصانه آقا جواب می دهند ولی آن فردی که آن جا نشسته با این فهم نازل ، فکر می کند اگر من در عرض یکی نشسته ام من هم عرض او هستم . در صورتی که تو باید در سلسله ی طولی حق انتقادی هم اگر داری مطرح کنی . البته منظور بیان متکلفانه ی بعدی فرد در تأکید صرفاً صوری " ما سرباز شمانیم " هم نیست . که اگر سرباز بودی اینگونه حرف نمی زدی و بدتر از او آن کسانی که آن جا نشسته اند و همه در سکوتی موهوم تماشا می کنند . شما چرا ساکتید ؟ چرا نمی گوئید در جمع ما آمده ای اینگونه با ولیّ ما حرف می زنی ؟! از همه ی این ها سوء استفاده می کند طرف در بیان . پس این در عرض دیدن بزرگ ترین آفت جهان در طول تاریخ بوده است . معاویه امیرالمؤمنین را در عرض می دید ، جناب عایشه هم علیرغم آن همه ذکر فضائل فاطمی که جای تشکر دارد ، حضرت زهرا را در عرض می دید ، همه در عرض نگاه می کردند . در صورتی که این ستر اهاویل در سلسله ی طولی آفرینش مصونیتی بود برای این ظهورها حتی از کتم عدم. آقای منتظری و امام را ببینید و دیگران و دیگران را . یعنی هر کدام را که نگاه می کنی ، می بینی که هر کسی در هر دوره ای خودش را در عرض ولیّ خدا دید و آمد او را آزار داد - این هم از داستان رنج آور در عرض دیدن و در طول ندیدن و سلسله ی طولی را نفهمیدن در اعصار - بعد این جا می فرماید که " اختاره قبل أن أرسله " قبل از این که او را به رسالت برگزیند او را اختیار کرد . " و سمّاه قبل أن اجتبه " و پیش از این که او را برگزیند او را نامید و در معنای بلند مقامی سمو ، مقامش را بالا برد و او را بلند آوازه کرد . " و اصطفاه قبل أن ابعثه " و پیش از مبعوث گردیدن او را مصطفی گردانید . یعنی اوّل مصطفی بود ، بعد مبعوث شد و این ها را پیش از آن و قبل و قبل تر از آن را چه کسی می داند ؟ کسی که بر تقدّم ها در عالم آگاهی دارد " و النشاء بما قدّم " بر تقدّم ها وقوف دارد و آشنایی دارد و شناگوی آن است . در این اتفاق هم باز حضرت دارد پرده برداری می کند از حقایق نوری وجود خود ؛ " اذ الخلاق بالغیب مکنونه " وقتی که خلاق در غیب الهی مکنون بودند در عدم اتفاق اراده ی کن در مکنون علم الهی " و بستر الأهاویل مصونه " و با ستر پرده های وجود علت ، از افتادن از حاشیه ی مقرونه ی نهایت عدم در هلاک هولناک آن در عدم علت ، مصون بودند . از این که به وجود نیایند و به سمت عدم بیفتند و در قعر همان " ما لم یکن " که تصور آن بر عقول عادی بشر ممکن نیست و بشر حتی نخواهد فهمید که این علم چه نوع علمی است ؟ این چه علمی است که حضرت زهرا دارد از دریچه ی آن با او سخن می گوید ؟ و از کجا دارد می فرماید و در واقع می تاباند و می بارد این علم را ؟ " علماً من الله تعالی بمائل الأمور " علمی از خدا " بمائل الأمور " در جهت غلبه و میل و آگاهی عاقبت امور ، از نوع " احاطة بحوادث الدهور " و از جنس " و معرفة بمواقع المقذور " . این را ایشان دارد پرده بر می دارد در این تقدّم ها و این شهادت ها در بالاترین مقام صدق انسان و می فرماید من این علوم را از آن علم الهی دارم " علماً من الله تعالی بمائل الأمور " و از احاطه ی او به حوادث روزگاران - که دهر باطن زمان است و روزگاران باطن روزگار - از جایی که خداوند به حوادث روزگار احاطه دارد و در آن توالی و سلسله ی طولی عالم در تعینات اعیان ثابتة این خطیبه ی عالمه - کما این که در روایات گذشته گفتیم در جلسات قبل که به امیرالمؤمنین فرمود نزدیک بیا تا

من به تو از آنچه که بوده و شده و آن چه که نشده و آن چیزی که به وجود نیامده بگویم . از کیفیت حدوث کثرات در عالم که به بیان امام از مسائل غامض حکمیّه است ، یعنی از احاطه ای که به حوادث دهور من عند الله دارم " و معرفة بمواقع المقذور " و آگاهی و معرفتی که به مقدرات زمان ها دارم - بر این اساس است که ابتعاث و بعثت رخ می دهد " ابتعته الله إتماماً لأمره " و بعد از او هم تمام تلاش های جانشینانش بعد از این که رسول خدا به خاک سپرده شد و بعد از ایجاد این جریانات سقیفه برای جهان اسلام در صدر نخستین ، برای اتمام امرش ، منتهی شد به یک بعثت یک روزه ی حجت فاطمه - پس از آن به در خانه ی اصحاب رفتن ها - و یک روز فاطمه ی زهرا آمد و جریان نبوی در پای بست مدنی در این بعثت قرار گرفت و " ابتعته الله إتماماً لأمره " برای این که امر خدا را به اتمام برساند ؛ " و عزیمه علی امضاء حکمه " و عزیمتی و فریضه ای باشد و عزم و جدیتی بر امضاء حکم الهی و " انفاذاً لمقادیر حتمه " تا این که مقادیر و مقدرات خدا نافذ حتمی شود در امور عالم . تا حتمیت ها و مقادیر حتمی آن را نافذ کند . این شأن خطبه ی حضرت زهراست . یعنی حضرتش که به حوادث دهور احاطه داشت و در معرفت به مواقع المقذور مبعوث شد در مسجد مدینه برای اتمام امر خدا ، در عزیمه ای برای امضاء حکم خدا و تنفیذ و امضایی برای نفوذ دادن مقدرات حتمی خدا ؛ آمد و از خطبه برای بشریت یک فریضه و حکم و حتم ساخت و آن را با بیان فاطمی خود امضا کرد . در واقع به نوعی دیگر ما می آئیم و می گوئیم که خداوند به عاقبت امور آگاه بود و احاطه به حوادث دهور داشت و معرفت به مواقع مقذور داشت و پیامبر را مبعوث کرد با آن خصوصیات که احاطه داشت برای این که امرش را تمام کند . این جا دوباره می آید و " اذ الخلاق بالغیب مکنونه و بستر الأهاویل مصونه " را دوباره حضرت یک بار دیگر با یک بیان دیگر تکرار می کنند . آن جا مقدمات ازلی آن است و این جا شئون و قطعات و قطعیت تاریخی اش را بیان می کند " فرأی الامم فرقاً فی أديانها " چون دید امت ها در دینشان فرقه فرقه اند " عكفاً علی نيرانها " بر پیرامون آتش های خود معتكف اند در آتش پرستی و آتش افروزی " عابدةً لأوثانها " پرستشگر بت های خود هستند " و منكرةً لله مع عرفانها " منکر خداوند هستند با وجود شناخت . یک جای دیگر همین " منكرةً لله مع عرفانها " انکار مقام فاطمی در متن خطبه است . آنجا که می فرمایند با این که شما مرا می شناسید و می شناختید انکار می کنید شأن مرا " بلی قد تجلی لکم کالشمس الضاحیه انی ابنته " این عین همان حرف " منكرةً لله مع عرفانها " است ؛ در تشابه با شریفه ی منیر " فلما جاءهم ما عرفوا كفرو به " و با آیت بلند و تحدی الهی " الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم " یعنی با وجود شناخت ، منکرند و با وجود عرفان در عمق " مع عرفانها " منکرند - شاید هم از باب کنایه " اهل ملتین " قائل به دو خدایی در " اهل الهین " اند ؟ خدای دیگری که آنان را برگزیده است در سلسله ی علل؟! و این تعارض قهری و جبری . صرفاً تاریخی ، از سر آن است - این جا می فرمایند بله برای شما مثل خورشید تابان روشن و نمایان است که من دختر او هستم . این جا هم اشاره به همین حقیقت دارد که این نیست که نمی دانند ، هرگز این نیست . انکارشان دلایل دیگری دارد جز ندانستن - دلایلی مثل " تتربصون بنا الدوائر " چشم انتظار ما در مدار ناگواری بودن و برای ما از روزن آشکاری . " حسكة النفاق " بدی را حاسدانه خواستن - اینجا آن " اذ الخلاق بالغیب مکنونه و بستر الأهاویل مصونه و بنهایة العدم مقرونة " در واقع برای آن ها که در پرده های هولناک مصلحت بودند ، اشارتی است به شناخت سبب مصونیتشان که " منكرةً لله مع عرفانها " آن ها از باب امتناع توارد علل مستقله ی الهیه بر یک معلول ، می دانستند که خداوند این ها را از تیرگی های کتم عدم به واسطه ی وجود اعیان ثابته و به واسطه ی ستر انوار نورانی اهل بیت (علیهم السلام) به صحنه ی وجود آورده است ، اما با وجود شناخت ، منکر خداوند هستند - و با ظهور خار نفاقشان منکر ما هستید ای شما که بواسطه ی ما در پرده های مصونیت از هاویه های عدمی هولناک هلاک بودید و می دانید که چه کسانی شما را به این عالم دعوت کردند و خواندند و ورود دادند و تا اینجا محافظت کردند ؟ علیرغم این افعالی که دارید با این حفاظتی که دارد از شما می شود در عمری که دارید تا وقتی که آن را تقدیم حق تعالی کنید و از شما بگیرند مایه ی بازمانده ی حیانتان را و بروید پاسخگوی اعمالی باشید که با اولیاء و ولی نعمتان خود داشتید در این سلسله ی طولی عالم وجود .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته  
والحمد لله رب العالمین